

نشریه علمی آینه معرفت

دانشگاه شهید بهشتی، پاییز ۱۴۰۲

Scientific Journal of Ayeneh Ma'refat
Shahid Beheshti University

علمی پژوهشی

کد مقاله: ۱۴۵۲

صفحات: ۲۸ - ۱

Doi: <https://doi.org/10.48308/jipt.2023.232701.1452>

ارزیابی تحلیلی نقدهای فلسفی وارد شده بر قاعده‌الواحد با تأکید بر مبانی حکمت متعالیه

محمدعلی وطن دوست*

سیدمحمدرضا رضوی**

چکیده

قاعده‌الواحد یکی از قواعد مهم و پرکاربرد فلسفی است که پیشینه آن به فلسفه یونان بازمی‌گردد و در فلسفه اسلامی نیز مورد توجه اندیشمندان بسیاری همچون ابن‌سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا قرار گرفته است. با وجود پذیرش این قاعده از سوی فیلسوفان بزرگ یادشده، برخی از متکلمان مسلمان این قاعده را برتافته و با رویکرد کلامی نقدهایی بر آن وارد کرده‌اند. در این میان، با وجود بدیهی دانستن قاعده‌الواحد از سوی برخی از فلاسفه مسلمان، گروهی از فلسفه‌پژوهان معاصر با رویکردی فلسفی، قاعده‌الواحد را رد کرده و آن را با برخی از مبانی فلسفی ناسازگار دانسته‌اند. در جستار حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی، تلاش شده است که نقدهای فلسفی وارد شده بر قاعده‌الواحد، دسته‌بندی و سپس ارزیابی و تحلیل شود. یافته‌های پژوهش حکایت از آن دارد که نقدهای وارد شده را می‌توان در دو گروه دسته‌بندی کرد. دسته نخست، نقدهایی است که به دلایل اثبات قاعده‌الواحد وارد شده و آن‌ها را در اثبات قاعده ناکافی شمرده است و دسته دوم با صرف نظر از دلایل اثبات قاعده‌الواحد، آن را با دیگر اصول و مبانی فلسفی ناسازگار دانسته است. در پایان، این نتیجه

ma.vatandoost@um.ac.ir

seyedmohammadreza.razavi@mail.um.ac.ir

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

** دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۱۹



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

به دست آمده است که در بیشتر نقدهای فلسفی وارد شده بر قاعده الواحد یا «خلط میان مفهوم و مصداق» صورت گرفته است یا از مقدمات فلسفی قاعده الواحد مانند «اصل سنخیت»، «امتناع صدور معلول‌های هم عرض از فاعل بسیط» و «لزوم تفاوت‌گذاری میان کثرت علمی و عینی» تصویر درستی ارائه نشده است.

کلیدواژه‌ها: قاعده الواحد، نقد فلسفی، وحدت، بساطت، حکمت متعالیه.

طرح مسئله

یکی از قواعد اساسی و بنیادین دانش فلسفه که به طور مستقیم یا غیر مستقیم با مباحث هستی‌شناسی پیوند خورده، قاعده الواحد است و پذیرش یا عدم پذیرش آن، لوازم و پیامدهای مهم هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه در پی دارد. اهمیت این قاعده تا جایی است که افزون بر کاربردهای فلسفی، در برخی از دانش‌های عقلی دیگر مانند اصول فقه نیز بهره‌برداری شده است. فیلسوفان از این قاعده در تبیین نحوه صدور مخلوقات از ذات بسیط خداوند متعال بهره برده‌اند؛ شایان ذکر است که قاعده الواحد از آن جهت که با نحوه فاعلیت خداوند متعال ارتباط دارد، با نگاهی دقیق‌تر، یک مسئله کلامی نیز به شمار می‌آید، از این رو بسیاری از متکلمان در کتاب‌های کلامی به بررسی آن پرداخته‌اند.

با وجود اهمیت و کاربردهای بسیار این قاعده در دانش‌های گوناگون، اندیشمندان مسلمان در مواجهه با قاعده الواحد به دو دسته تقسیم شده‌اند؛ برخی از بزرگان فلسفه، مانند شیخ الرئیس، شیخ اشراق و صدرالمتهین با بهره‌گیری از مبانی موجود در سیستم‌های فلسفی خود، نه تنها این قاعده را پذیرفته و اثبات کرده‌اند، بلکه در جاهای گوناگون مباحث فلسفی بهره‌های زیادی از آن برده‌اند؛ ولی در برابر آنان، گروهی دیگر مانند برخی از متکلمان همچون غزالی و عارفانی همچون ابن عربی (البته در برخی از آثار) و همچنین برخی از فلسفه پژوهان معاصر، این قاعده را نپذیرفته‌اند و نقدهای بنایی و مبنایی گوناگونی را همانند ناسازگاری این قاعده با برخی مبانی و نتایج فلسفه همچون کل الاشیا بودن بسیط الحقیقه یا علم جزئی خداوند و ... بر آن وارد کرده‌اند.

در جستار حاضر، تلاش شده است، که در گام نخست، نقدهای فلسفی وارد شده بر قاعده الواحد با محوریت بررسی سه مقاله جامع در این زمینه گردآوری شود، و در گام دوم، با

رویکرد انتقادی، ارزیابی و تحلیل شود. با توجه به مطالب یادشده، پرسش‌های اساسی پژوهش حاضر از قرار زیر است:

۱. مهم‌ترین نقدهای فلسفی واردشده بر قاعده الواحد از سوی برخی پژوهشگران معاصر کدام است؟

۲. این نقدهای فلسفی، چگونه ارزیابی می‌شود؟

۱. پیشینه پژوهش

پیشینه قاعده الواحد در حقیقت به فلاسفه پیش از اسلام و به طور خاص به فلاسفه یونان باستان برمی‌گردد و نخستین بار در میان فلاسفه پیشاسقراطی (مانند تالس و آناکسیماندروس) مطرح شده است. یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفی فلاسفه آن دوران، حقیقت ماده‌المواد و چیستی آن بوده است. برخی ماده‌المواد را آب، برخی عدد و برخی دیگر آتش را مصداق آن می‌دانستند. این اندیشمندان در مباحث خود برای اثبات وحدت ماده‌المواد از قاعده‌ای با نام قاعده الواحد استفاده کرده‌اند (خادمی، عسگری، ص ۵۶).

در دنیای اسلام نیز فلاسفه متقدم اسلامی، همانند فارابی و دیگر فلاسفه مسلمان، همچون صدرالمتألهین، به تبع زنون، طراح این قاعده را صاحب کتاب *اثولوجیا*، که به زعم آن‌ها ارسطو بوده است، می‌دانند (صدرالمتألهین، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۶، ص ۲۷۸). برخی از اندیشمندان مسلمان در آثار خود به تبیین این قاعده پرداخته‌اند و گروهی نیز به نقد آن همت گمارده‌اند. از متفکران قدیم مسلمان، کتاب جداگانه‌ای در این موضوع نگاشته نشده و بیشتر در آثار متأخران، از این قاعده سخن به میان آمده است. در ادامه برخی از آثاری که نزدیکترین ارتباط را با عنوان پژوهش حاضر دارد، ذکر می‌شود:

۱.۱. کتابها

۱. *قاعده الواحد از دیدگاه متکلمان*؛ از محمدحسن قدردان قراملکی؛

۲. *نقد و بررسی قاعده الواحد*؛ سیدجعفر سیدان.

در دو کتاب یادشده، نقدهای وارد شده بر قاعده الواحد با رویکرد کلامی مطمح نظر نویسندگان بوده، ولی در جستار حاضر نقدهای فلسفی مورد توجه قرار گرفته است.

۲.۱. مقالات

۱. نقد قاعده الواحد با تکیه بر آراء ابن سینا؛ عظیمی، مهدی؛ پژوهش‌های عقلی نوین، بهار و تابستان ۱۴۰۰، شماره ۱۱، ص ۱۸۵-۱۶۷؛
 ۲. ابن عربی و نقد قاعده الواحد؛ حکمت، نصرالله؛ فلسفه، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، شماره ۲، ص ۱۴۲-۱۲۷؛
 ۳. بررسی آراء صدرالمتهین شیرازی پیرامون نحوه پیدایش کثرات از واحد متعال با تکیه بر نقد قاعده الواحد؛ آزادگان، علیرضا؛ حکمت صدرایی، بهار و تابستان ۱۳۹۹، سال هشتم، شماره ۲، ص ۳۵-۱۱؛
 ۴. قاعده الواحد» در بوتۀ نقد؛ ریاحی، علی ارشد؛ خدیجه قاسمی مقدم، خردنامه صدر، پاییز ۱۳۸۸، شماره ۵۷، ص ۳۲-۲۲؛
 ۵. بررسی و نقد اشکالات فخر رازی به قاعده الواحد؛ صیدی، محمود؛ پژوهشنامه کلام، بهار و تابستان ۱۳۹۴، شماره ۲، ص ۴۲-۲۱؛
 ۶. دیدگاه‌های غزالی درباره قاعده الواحد و نقد آنها؛ میری، سید محسن؛ حکمت اسراء، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۲، ص ۶۴-۴۱؛
 ۷. تحلیل و ارزیابی قاعده الواحد در حکمت متعالیه؛ حیدر پور، احمد؛ غلامرضا فیاضی، حکمت اسلامی، زمستان ۱۳۹۶، سال چهارم، شماره ۴، ص ۱۰۲-۷۷؛
 ۸. قاعده الواحد از منظر میرزا مهدی آشتیانی؛ بابایی، سیده فاطمه؛ عادلۀ فلاح در یاسری، تاریخ فلسفه، تابستان ۱۴۰۰، سال دوازدهم، شماره ۱، ص ۱۲۰-۱۰۱؛
 ۹. نقدی بر قاعده الواحد و اصل سنخیت؛ یثربی، سید یحیی؛ نقد و نظر، بهار و تابستان ۱۳۸، شماره ۳۷ و ۳۸، ص ۲۶۳-۲۵۱؛
 ۱۰. قاعده الواحد در ترازوی سنجش (با تأکید بر مبانی حکمت متعالیه)؛ پارسایی، جواد؛ سید محمد موسوی، حکمت صدرایی، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره ۱، ص ۵۴-۴۳؛
 ۱۱. نقدی بر «نقش روش شناختی قاعده الواحد»؛ عظیمی، مهدی؛ خردنامه صدر، زمستان ۱۳۹۳، شماره ۷۸، ص ۱۸-۵.
- با اندکی تأمل در عناوین پژوهش‌های یادشده، می‌توان بدین نکته پی برد که بیشتر آنها با رویکرد انتقادی نسبت به قاعده الواحد نوشته شده و در هیچ‌یک از قاعده الواحد دفاع نشده و

نقدهای وارد شده بر این قاعده ارزیابی شده است! نتیجه آنکه، جستار حاضر از نوآوری در محتوا برخوردار است و در برابر پژوهش‌های یادشده قرار می‌گیرد.

۲. تقریرهای گوناگون قاعده الواحد

فلاسفه، قاعده الواحد را به شکل‌های گوناگونی تقریر کرده‌اند که در ادامه چند نمونه از مهم‌ترین آن‌ها ذکر می‌شود:

۲.۱. تقریر نخست

اگر از یک علت واحد بسیط، دو معلول الف و ب صادر شود لازم می‌آید که مفهوم (الف) غیر از مفهوم (ب) باشد. همچنین دو حیثیت (الف و ب) که از علت صادر شده‌اند یا از مقومات یا از لوازم یا یکی از لوازم و دیگری از مقومات علت هستند. اگر این دو معلول از مقومات علت باشند، پس علت واحد، مرکب است و بسیط نیست که خلاف فرض است؛ زیرا فرض، بساطت واجب الوجود است. حالت دوم و سوم نیز به حالت نخست بازگردد؛ زیرا در حالت دوم، دو لازم یادشده، معلول آن علت هستند چون در غیر این صورت، یا دور و یا تسلسل لازم می‌آید. در حالت سوم نیز باز هم با بساطت واجب الوجود منافات دارد؛ زیرا یک جهت از مقومات واجب و داخل در ذات اوست و جهت دیگر از معلولی برخاسته است که از ذات واجب الوجود صادر شده است (ابن سینا، شرح الاشارات، ج ۳، ص ۱۲۲).

ابن سینا تقریر فوق را در دیگر کتاب‌های خود چنین آورده است:

«اگر جهات مذکور، نه در ذات واجب، بلکه لازمه ذات او باشند، اشکال همچنان پابرجاست؛ زیرا بحث در لزوم جهات به صدور از ذات واجب برمی‌گردد؛ بنابراین ذات او باید در واقع مرکب و انقسام پذیر باشد» (همو، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، ص ۶۵۱؛ همو، الشفاء، ص ۴۰۳).

ملاصدرا نیز به پیروی از ابن سینا، همین تقریر را در کتاب‌های اسفار اربعه و شرح الهدایة الاثیریة آورده است (صدرالمتالهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۲، ص ۲۰۴ و ۲۰۵؛ همو، شرح الهدایة الاثیریة، ص ۲۹۵ و ۲۹۶).

۲.۲. تقریر دوم

ملاصدرا در کتاب *اسفار اربعه* تقریر دیگری از قاعده الواحد می آورد که از قرار زیر است: اگر از علت بسیطی که هیچ نحوه ترکیبی در آن نیست، دو معلول (ب) و (ج) با هم صادر شود، آنگاه از آن علت، صدور هر کدام از دو معلول (ب) و (ج) با وجوب مختص به خود واجب شده است، زیرا اولاً معلول تا واجب نشود موجود نمی شود، و ثانیاً محال است دو معلول متغایر به یک صفت وجوب متصف شوند، در چنین صورتی آنگاه از آن علت هم صدور (ب) با وجوب مختص به خود واجب شده است و هم صدور چیزی که (ب) نیست، زیرا (ج)، (ب) نیست. اگر این گونه باشد آنگاه از آن علت، هم صدور (ب) با وجوب مختص به خود واجب شده است و هم صدور چیزی که وجوب صدورش به منزله عدم وجوب صدور (ب) است؛ زیرا از یک سو، فرض آن است که هیچ نحوه ترکیبی در علت نیست و جهت و حیثیت دیگری غیر از آن جهت و حیثیت که (ب) از آن واجب شده است، در آن موجود نیست و از سوی دیگر، آنچه را (ب) واجب می کند، سنخیت و مناسبتی است که آن علت با «ب» دارد و با «غیرب» ندارد.

پس آنچه را غیر (ب) واجب می کند، سنخیت و مناسبتی است که آن علت با غیر (ب) دارد و با (ب) ندارد، و هر علتی که از همه جهات بسیط است و هیچ نحوه ترکیبی در آن نیست، تنها با یک چیز می تواند سنخیت و مناسبت داشته باشد؛ پس اگر چیزی که «ب» نیست، از چنین علتی واجب شود، لازم می آید آن علت با (ب) سنخیت نداشته باشد و (ب) از آن واجب نشده باشد، تالی مستلزم تناقض و محال است (همو، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه*، ج ۷، ص ۲۰۷ و ۲۰۹).

میرداماد این تقریر را به کوتاه ترین شکل چنین بیان می کند:

«از آنجایی که تا معلول وجوب پیدا نکند از علت صادر نمی شود لذا دو معلول از یک علت واحد و از حیثیت وجوبی واحد، از یک علت واحد صادر نمی شوند» (میرداماد، ص ۳۵۶).

۳. نقدهای فلسفی وارد شده بر قاعده الواحد

مقصود از نقدهای فلسفی، مجموعه اشکالاتی هستند که ناقد در آنها اصول و مبانی فلسفه را می پذیرد ولی اصل قاعده یا دلایل آن را با مبانی فلسفی ناسازگار می داند. این نقدها به دو دسته تقسیم می شود:

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، دسته نخست نقدهای وارد شده بر قاعده الواحد، مواردی است که این قاعده را با دیگر مبانی و قواعد فلسفی ناسازگار می‌شمارد.

۳.۱. قاعده الواحد و غفلت از وجود کثرت غیر عینی در ذات خداوند

برخی بر این باورند که می‌توان کثرات واقعی را به واحدی که بسیط الحقیقه است، نسبت دهیم؛ زیرا فلاسفه معتقدند که خداوند واحد بوده و همه کمالات وجودی را به نحو اجمال و بساطت داراست؛ یعنی کمالات وجودی، در ذات خداوند، کثرت عینی ندارند تا با بساطت ذات منافات داشته باشد و بر نقص خداوند متعال، دلالت داشته باشد. نتیجه آنکه می‌توان موجودات کثیر را به ذات بسیطی نسبت داد که دارای کمالات وجودی است و این کمالات، در ذات او کثرت غیر عینی دارد و با بساطت ذات او سازگار است (حیدرپور، فیاضی، ص ۸۷).

نقد و ارزیابی

باید توجه داشت که نزاع اصلی در قاعده الواحد راه یافتن کثرت عینی در ذات اوست که با بساطت ذات، سازگار نیست و در این میان مسئله اصلی جواز یا عدم جواز اسناد کثرات عینی به ذات خداوند متعال است. اگر آن‌گونه که ناقد بیان داشته کثرت موجود در ذات الهی عینی نباشد، باید آن را ذهنی یا اعتباری بدانند؛ در چنین فرضی این ذهن است که به اعتبارات گوناگون، صفات متعدد را به خداوند نسبت می‌دهد؛ لازمه غیر عینی و اعتباری دانستن کثرات در ذات الهی آن است که هیچ‌گونه کثرت واقعی در ذات خداوند قابل تصور نبوده و خداوند با همه صفات خود به یک نحوه وجود واحد بسیط موجود است. بدیهی است که در چنین فرضی، کثرات فرض شده در ذات خداوند به دلیل ذهنی و اعتباری بودن، خاستگاه کثرات خارجی و عینی قرار نمی‌گیرد!

در واقع، اگر منظور ناقد از کثرت کمالات وجودی در ذات خداوند، کثرت واقعی باشد با بساطت ذات او ناسازگار است و اگر مراد، کثرت اعتباری باشد باید گفت امور اعتباری، منشا کثرت واقعی نخواهد بود.

۳.۲. ناسازگاری قاعده الواحد با مبنای فلسفی «بسیط الحقیقه کل الاشياء»

صدرالمتألهین، دیدگاه‌های گوناگونی دارد که لازمه پذیرش آن‌ها وجود جهات و حیثیات

بی‌شمار برای واحد متعال است؛ مانند نظریه اسماء و صفات، قبول تأثیر بلاواسطه مبدأ متعال بر اجزای عالم و قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشياء». اکنون پرسش این است که چگونه می‌توان واحد متعال را که بسیط مطلق بوده و به گفته او بنا بر قاعده بسیط الحقیقة، کل الاشیا بوده و پدیدآورنده همه موجودات است، یک موجود تک بعدی، تک ساحتی و تک حیثیتی فرض کرد؟!

«به نظر می‌رسد که صدرالمتهلین، اگرچه در کاربرد واژه بساطت و وحدت ید طولایی داشته و در جای جای کلام خود، آن را به کار گرفته و از استعمال قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشياء» هیچ ابایی ندارد، ولی در توجیه قاعده الواحد نتوانسته است میان وحدت باریتعالی با صفات، حیثیات و جهات مختلفه او جمع نماید و ناگزیر شده است او را یک موجود تک حیثیتی و تک جهتی معرفی نماید تا با مذاق قائلین به قاعده الواحد، خوش آید!» (آزادگان، عظیمی، ص ۲۰).

نقد و ارزیابی

نقد اول: مناقشه اصلی در این اشکال همان نکته‌ای است که در نقد اشکال گذشته بیان شد، مبنی بر این که ناقدگمان کرده که حیثیات بی‌شمار مطرح شده درباره خداوند، حیثیات واقعی و عینی بوده است و می‌توان کثرات را به آن حیثیات منتسب دانست همان‌گونه که در نظریه اسما و صفات، کثرات نسبت داده شده به ذات واجب، اعتباری است نه حقیقی و کثرت اعتباری نمی‌تواند منشأ ایجاد کثرات حقیقی در عالم هستی قرار گیرد.

نقد دوم: مناقشه دومی که بر این اشکال وارد است نسبت دادن نظریه «تأثیر بلاواسطه مبدأ متعال بر اجزای عالم» است. حال پرسش آن است که آیا ملاصدرا واقعاً چنین سخنی را بیان کرده است؟! آنچه در این مقام ضروری می‌نماید این است که باید ناقد به جهت اثبات انتساب این قول، عین عبارت ملاصدرا را بیان کند تا مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. این در حالی است، که ناقد منبعی را برای انتساب این قول به ملاصدرا بیان نکرده است. از همین رو احتمال دارد که ناقد در این مورد نیز مانند مورد پیشی دچار سوء فهم نسبت به عبارات ملاصدرا شده است!

نقد سوم: مناقشه سوم هم نسبت به عبارتی است که ناقد در پایان اشکال خود به آن اشاره می‌کند که هیچ ربطی به بحث ندارد و نشانه ناآگاهی ناقد نسبت به مراد اصلی قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشیا و لیس بشیء منها» است؛ زیرا مراد اصلی این قاعده این نیست که موجودی که بسیط الحقیقة است، کثرتی حقیقی دارد، بلکه کثرات آن، اعتباری است و در واقع بیش از یک جهت

حقیقی برای او قابل فرض نیست؛ در واقع، قاعده بسیط الحقیقة در مقام بیان این مطلب است که بسیط الحقیقة همه کمالات وجودی را به نحو اجمال و بساطت دارد. پس نه تنها میان این دو قاعده ناسازگاری نیست، بلکه مؤید یکدیگر نیز هستند؛ زیرا در هر دو، بساطت ذات خداوند متعال، مبنای استدلال قرار گرفته است.

۳.۳. ناسازگاری قاعده الواحد با مبنای فلسفی «علم جزئی و بی واسطه خدا نسبت به اشیا»
براساس مبانی ملاصدرا، علم مبدأ اعلی به اشیا، علم ذاتی است که از رهگذر علم او به ذات خود حاصل شده است. او در تبیین این نگرش بیان می‌کند که هیچ حجابی میان ذات الهی و اشیا وجود نداشته و هیچ شیئی نمی‌تواند مانع و حجاب شیء دیگر برای باریتعالی باشد. با این توصیف، علم بلاواسطه و بدون حجاب به همه اشیا بر وجه جزئی، بر مبنای اینکه همه اشیا صادر از حق بوده و او مبدأ کل است، هیچ وجهی برای توجیه قاعده الواحد باقی نخواهد گذاشت؛ چراکه در آن صورت، علم الهی به اشیا به واسطه صادر اول حاصل می‌شد، در نتیجه علم بلاواسطه و بدون حجاب به جزئیات اشیا، با قبول نظام طولی وجود و حجاب ایجاد شده به سبب عقول، که ما بین مبدأ اعلی و دیگر کائنات قرار گرفته‌اند، در تعارض است (همان، ص ۲۵).

نقد و ارزیابی

منشأ این اشکال فهم نادرست نسبت به سخنان ملاصدراست که سبب خلط ناقد میان علم پیش‌الایجاد و علم بعد‌الایجاد شده‌است. توضیح این که، علم ذاتی خداوند در مرتبه ذات که علم پیش‌الایجاد نامیده می‌شود به نحو «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» است و این علم منافاتی با بساطت او ندارد، ولی آن علمی که از راه مبادی عالی برای خداوند، حاصل می‌شود، علم بعد‌الایجاد یا علم فعلی نامیده می‌شود. به دیگر سخن، علم تفصیلی خداوند به جزئیات به دو گونه پیش‌الایجاد و بعد‌الایجاد است. اولی از رهگذر علم به ذات حاصل می‌شود و دومی از راه علم به مبادی عالی می‌باشد (صدرالمتهین، مبدأ و معاد، ص ۱۰۶-۱۰۴).

۴. ناسازگاری قاعده الواحد با مبنای فلسفی «النفس فی وحدتها کل القوا»

صدرالمتهین، برای روشن شدن ارتباط میان موجودات و مبدأ متعال و رجوع کل به او، نفس انسان را مثال می‌زند؛ وی ارتباط کثرات به واحد متعال را در عین وحدت و بساطت او، همانند

نفس آدمی، جایز می‌شمارد. او در مورد نفس، عبارت «النفس فی وحدتها کل القوا» و در مورد موجود بسیط حقیقی، قاعده معروف «بسیط الحقیقة کل الاشیا و لیس بشیء منها» را بیان می‌کند. همان‌طور که از نفس آدمی افعال مختلف و امور متباین، صادر می‌شود ولی با توجه به قاعده فلسفی «النفس فی وحدتها کل القوا»، انتساب این امور متباین به نفس، منافاتی با وحدت و بساطت آن ندارد. به همین ترتیب، در مورد خداوند متعال نیز انتساب همه کثرات به عنوان شئون، افعال، صفات و اسماء مختلف ذات باری تعالی، با وحدت و بساطت ذات او سازگار است (همو، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۳، ص ۳۷۸).

این معنا از وحدت و بساطت، همان معنایی است که در تقابل کامل با معنای واحدی است که صرفاً یک بعد و یک ساحت و یک حیثیت را می‌توان برای آن فرض کرد. به نظر می‌رسد، چنین واحدی که صرفاً یک حیثیت داشته باشد در عالم موجودات، تحقق خارجی ندارد؛ به دو دلیل زیر:

۱. هر آنچه بتوان لفظ وجود را بر آن اطلاق کرد، لاجرم به لحاظ اطلاق وجود بر آن، پدیده‌ای مشکک و ذومراتب خواهد بود و موجود تک ساحتی و تک حیثیتی هر چقدر هم که از لحاظ رتبه و منزلت و سعه وجودی در مرتبه نازل‌ه‌ای باشد، وجود نخواهد داشت، مگر اینکه فلاسفه از چنین موجودی به هیولای اولی نام ببرند که طبق تعریف آن‌ها، هیولا قوه محض است؛ بنابراین نمی‌توان به آن، موجود اطلاق کرد؛ زیرا وجود، مساوق فعلیت است و قوه محض، فاقد فعلیت بوده و لذا بهره‌ای از وجود ندارد.

۲. براساس سخن فیلسوفان، هیولا، قابلیت محض و امکان قبول و پذیرش او نامتناهی است. به عبارت دیگر، هیولا نیز به لحاظ جنبه قابلیت خود، تک حیثیتی نبوده و بی نهایت حیثیت قبول و پذیرش برای او متصور است.

بنابراین در عالم موجودات که عالم فعلیت است و در عالم هیولا که قوه صرف است، شیء تک ساحتی و تک حیثیتی نداریم، چه برسد به مبدأ عالم و فیاض علی الاطلاق که در غایت شدت وجودی و فعلیت محض بوده و وجود و فعلیت همه موجودات، در گرو وجود او هستند و به بیان دیگر، همه موجودات افعال و اسماء و شئون مختلف او به‌شمار می‌روند (آزادگان، *عظیمی*، ص ۲۶).

نقد و ارزیابی

۱. همان‌گونه که در نقدهای پیشین گذشت، مستشکل، حیثیات متعدده را در موجود واحد بسیط من جمیع جهات، به معنای حیثیاتی حقیقی دانسته است که می‌تواند منشأ آثار متکثره باشد. در حالی که این سخن، دارای لوازم فاسدی از جمله وجود ترکیب در ذات واجب است؛ بنابراین می‌توان منشأ اشکال ناقد را خلط میان حیثیات اعتباری، حیثیات حقیقی دانست.

۲. با توجه به مبانی فلسفی، وحدت نشانه شدت وجودی و علو مرتبه و کثرت از نشانه‌های ضعف وجودی است؛ در حالی که ناقد کثرت و تعدد جهات و حیثیات را نشان علو مرتبه و وحدت حیثیت را نشان ضعف تلقی کرده است؛ ناقد در مراتب پایین و ضعیف وجود (هیولا) در پی وحدت حیثیت است و در پایان نیز اذعان دارند که آن مرتبه هم به جهت قبول صور متعدده وحدت حیثیت ندارد! به عبارت دیگر، منشأ این اشکال فهم نادرست نسبت به سخنان ملاصدراست که سبب خلط کردن ناقد میان حیثیات حقیقی و اعتباری شده است، بدین بیان که ناقد از قاعده بسیط الحقیقه، تكثر جهات و حیثیات حقیقی، که منجر به ترکیب در ذات موجود بسیط می‌شود، استفاده کرده است، در حالی که مقصود از قاعده، دارا بودن کمالات اشیا به نحو اجمال است و کثرتی که در این مقام بیان می‌شود کثرات اعتباری است که منافاتی با بساطت ذات واحد ندارد.

۳. آنچه درباره کثرت قوای نفس بیان می‌شود نیز دقیقاً مانند همان سخنی است که درباره صفات خداوند مطرح می‌شود، بدین معنا که قوای متکثر از نوع حیثیات حقیقی نیستند تا سبب ترکیب نفس شوند؛ زیرا به اذعان تمامی حکماء، نفس انسان بسیط بوده و ترکیب در آن راه ندارد. از طرفی باید توجه داشت که صدور کثرات از نفس نیز به صورت طولی است، در نتیجه نه تنها با قاعده الواحد منافات ندارد بلکه مضمون قاعده الواحد را برای ما بیشتر آشکار می‌کند، با این توضیح که هیچگاه از نفس دو ادراک در عرض هم صادر نمی‌شود.

۳.۵. انحصار قاعده الواحد در فاعل‌های طبیعی و تعمیم ناصحیح آن توسط ابن سینا

قاعده الواحد در بستر یونانی خود، در فاعل‌های طبیعی استفاده شده است؛ ولی در میان فیلسوفان مسلمان به جز ابن سینا، هیچ شخص دیگری، توجیهی قابل پذیرش برای ملاک انتقال این قاعده از فاعل طبیعی به فاعل مجرد ارائه نکرده است. ابن سینا، ملاکی را برای تعمیم قاعده الواحد ارائه می‌دهد، که در حقیقت ملاک تعمیم در مسائل فلسفی است. ایشان در فصل نخست از مقاله

ششم، بیان می‌کند که در این فصل از علت و معلول سخن گفته می‌شود؛ زیرا این دو از لواحق هستند که به موجود بما هو موجود ملحق می‌شوند (ابن سینا، *الهیات شفا*، ۲۵۷ص). براساس این سخن ابن سینا ملاک تعمیم در قواعد فلسفی این است که آن قاعده باید از لواحق موجود بما هو موجود باشد؛ زیرا همان طور که او در مقاله نخست *الهیات شفا* موضوع فلسفه را تبیین می‌کند، توضیح می‌دهد که قواعد و مسائلی که در این علم بررسی می‌شوند، باید از احوال و احکام آن موضوع (موجود بما هو موجود) باشند؛ البته نباید فراموش کرد که مقصود از فلسفه در این جا، فلسفه اولی یا همان مابعدالطبیعه است، ولی همان طور که ذکر شد این قاعده در بستر یونانی، درباره عالم طبیعت صادق است و حکمای مسلمان آن را به عالم مجرد سرایت دادند. چنانکه برخی حکمای معاصر برآند قاعده الواحد یک مسئله فلسفی بوده که نسبت به همه علوم اشراف دارد و اصلی کلی است که هر علتی اعم از طبیعی یا الهی را دربرمی‌گیرد. عده‌ای از حکما نیز معتقدند که باید این قاعده را چه درباره فاعل‌های الهی و چه درباره فاعل‌های طبیعی صادق دانست؛ بدون اینکه این ملاک مهم را در نظر بگیرند که «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» از احکام موجود بما هو موجود نیست؛ بلکه براساس تصور فیلسوفان مسلمان از احکام موجود، از آن حیث که الهی است، می‌باشد (خادمی، *عسگری*، ص ۶۰).

نقد و ارزیابی

۱. استفاده از مباحث تاریخی برای اثبات یا انکار یک قاعده فلسفی در دانش فلسفه جایگاهی ندارد و تنها ارائه برهان عقلی دارای اعتبار است، نه پیشینه و خاستگاه آن!
۲. باید بررسی شود که تقریر یونانی قاعده الواحد در فاعل‌های طبیعی چگونه بوده است؟ این امر از دو حال خارج نیست:
 - الف. آنچه در براهین قاعده الواحد در فلسفه اسلامی، از تک حیثیتی بودن یا بساطت، درباره واجب الوجود مطرح است، در فلسفه یونان نیز در مورد فاعل‌های طبیعی مطرح شده است؛ در این صورت، سخن فلاسفه یونان قابل مناقشه و نقد است؛ زیرا هیچ یک از فاعل‌های مادی، بسیط الحقیقه و از وحدت حقه برخوردار نیستند در حالی که موضوع قاعده الواحد، واحد به وحدت حقه است.
 - ب. این تک حیثیتی بودن و بساطت مطرح شده درباره واجب الوجود در فلسفه اسلامی در فلسفه یونان در فاعل‌های طبیعی مطرح نبوده است، که در این صورت دو برهان و دلیل مطرح شده در

فلسفه اسلامی و فلسفه یونان، با یکدیگر اختلاف داشته و در نتیجه هر کدام مجرای خاص خود را داشته و ارتباطی به یکدیگر ندارند.

بنابراین در هر دو صورت بیان شده در بالا نقد ناقد به قاعده الواحد ناتمام بوده و قابل پذیرش نیست.

۳. افزون بر نقدهای پیشین باید توجه داشت که تنها دلیل جریان قاعده الواحد در فاعل‌های الهی، سرایت حکم این قاعده توسط فلاسفه اسلامی به واسطه تعمیم آن نیست تا بررسی و نقد ملاک تعمیم بتوان این قاعده را زیر سؤال برد، بلکه دلیل جریان این قاعده براهینی است که از فلاسفه اسلامی در اثبات این قاعده بیان شده و روشن است که در صورت نپذیرفتن این قاعده باید صورت و ماده استدلال مورد بررسی و نقد قرار گیرد، چیزی که ناقد از آن غافل بوده است.

۳.۶. ناسازگاری قاعده الواحد با مبنای فلسفی «عدم تلازم کثرت مفهومی با کثرت مصداقی»
صدرالمتألهین در کتاب *اسفار*، در بیان عدم ملازمه تغایر مفهومات و صفات مختلف، با تغایر، تکثر و ترکیب در ذات اشیا، به مناسبت در مورد باریتعالی نیز می‌فرماید: صفات، اعتبارات و حیثیات مختلفی که برای ذات باریتعالی قابل فرض است، منجر به ترکیب و تکثر در ذات او نشده و ذات واحد متعال، در عین وحدانیت و بساطتش، دارای صفات مختلفی نظیر علم، قدرت، حیات، سمع، بصر و ... است و هر یک از این صفات نیز به لحاظ مفهومی با دیگری در تغایر بوده ولی همگی به یک ذات واحد بسیط اشاره می‌کنند. حتی ملاصدرا پا را فراتر از این نهاده و بیان داشته که نه تنها ذات واحد بسیط دارای صفات، جهات و حیثیات مختلف با مفهومات متکثر است، بلکه ذات واحد حتی از یک جهت واحد نیز می‌تواند مصداق حمل معانی و مفهومات کثیر باشد. پس تغایر مفهومی این صفات، منجر به بروز اختلاف در ذات و حیثیات ذات یا در صفات و حیثیات صفات نمی‌شود (صدرالمتألهین، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۷، ص ۲۳۲).

عبارات فوق، به روشنی با بیانات حکمای پیشین او که تغایر در مفهوم را به تغایر و ترکیب در ذات آن برمی‌گردانند، منافات دارد؛ از این منظر، باریتعالی در عین اینکه یک وجود واحد بسیط است می‌تواند حیثیات و صفات مختلفی با مفهومات متفاوت داشته باشد. بنابراین این استدلال که تغایر در مفهوم به تغایر در وجود می‌انجامد و موجب ترکیب در ذات می‌شود، برای اثبات قاعده الواحد کافی نخواهد بود.

ملاصدرا آشکارا بیان می‌کند که اسما و صفات الهی صرف لفظ نبوده، بلکه هر یک از آن‌ها منشأ اثری خاص هستند. از همین رو وی نمی‌تواند تغایر و اختلاف در اسما و صفات الهی و حیثیات مترتب بر آن‌ها را منکر شود؛ اگرچه ممکن است گفته شود این ترتب آثار و تکثر و اختلاف در اسما و صفات از مرتبه فعل انتزاع می‌شود نه از مرتبه ذات، ولی این پاسخ هم تفاوتی در اصل قضیه ایجاد نمی‌کند؛ زیرا هیچ‌کس به تکثر و ترکیب در ذات الهی باور ندارد، بلکه بحث بر سر امکان صدور کثیر و استناد حیثیات مختلفه به واحد متعال است که همان اختلاف و تکثر در مقام فعل نیز حکایت از صدور کثرت از واحد بسیط دارد و در تعارض جدی با قاعده الواحد است (خادمی، عسگری، ص ۲۸).

نقد و ارزیابی

همان‌گونه که پیش از این گذشت، باید توجه داشت که اشکال ناقد از خلط میان حیثیات اعتباری و ذهنی با حیثیات حقیقی و خارجی سرچشمه می‌گیرد؛ توضیح اینکه حیثیات متکثری که ملاصدرا آن‌ها را منافی بساطت نمی‌داند، حیثیات ذهنی و اعتباری است که صفات خداوند از این نوع حیثیات به‌شمار می‌آیند، ولی این حیثیات نمی‌تواند منشأ آثار متکثر و متفاوت از یکدیگر باشند ولی حیثیات متکثری که فلاسفه گذشته و ملاصدرا، در اثبات قاعده الواحد بیان کرده و وجود آن را در ذات باریتعالی سبب مرکب شدن می‌دانند، حیثیات حقیقی و خارجی هستند که در حقیقت این حیثیات است که منشأ اثر است و موجود بسیط از نظر این حیثیات، تک حیثیتی محسوب می‌شود و این نشانه ضعف آن موجود بسیط نیست بلکه نشانه قدرت اوست؛ زیرا براساس حکمت صدرا، وحدت از نشانه‌های قدرت و کثرت از نشانه‌های ضعف است و هرچه موجودی وحدت شدیدتری داشته باشد از شدت وجودی بیشتری برخوردار خواهد بود.

۳.۷. قاعده الواحد و ارتباط بدون واسطه موجودات با مبدأ اعلی

صدرالمتألهین، پس از بیان اینکه ذات و صفات باریتعالی واحد است، فعل او را نیز واحد و منشأ کثرات را صادر اول یا همان عقل اول می‌داند و جهات کثرت را همانند پیشینیان خود، تعقلات سه‌گانه عقل اول یعنی تعقل واجب، تعقل ذات و تعقل امکان ذات می‌داند. او در ادامه بیان می‌کند که علم به جز وجود نیست و هرآنچه وجودش شدیدتر باشد، آثارش نیز قوی‌تر و

شدیدتر خواهد بود و از این منظر، آنچه سبب صدور می‌شود، علم و تعقل است (صدرالمتالهین، مفاتیح الغیب، ص ۲۶۱).

آنچه از بررسی سخنان فوق قابل طرح است، چهار مطلب است:

۱. اگرچه ذات باریتعالی واحد است، ولی نمی‌توان صفات او و فعل او را واحد دانست و این سخن نیازمند اقامه دلیل و برهان است که او برهانی بر واحد بودن صفات یا افعال الهی اقامه نکرده است؛ ضمن اینکه از منظر ملاصدرا، صفات الهی مفهوماً متفاوت بوده ولی مصداقاً واحدند؛ بنابراین واحد بودن صفات و افعال باریتعالی، حتی با مبانی خود او نیز سازگاری ندارد.
۲. نظر به اینکه او همانند برخی از فیلسوفان پیش از خود، منشأ صدور اشیا را علم و تعقل می‌داند، صادر اول یا همان عقل اول، در مرتبه ذات باریتعالی نیست؛ زیرا معلول باریتعالی و در مرتبه‌ای نازل‌تر از او باید قرار داشته باشد؛ از این رو، صادر اول از تعقل ذات باریتعالی بما هو ذات و بتمامه نمی‌تواند حاصل شده باشد، و ذات باریتعالی بتمامه جز ذات را نشان نمی‌دهد.
۳. اگر صرف تعقل ذات الهی منشأ صدور عقل است، می‌توان گفت او افزون بر علم به عقل اول، به همه ممکنات و اشیا علم دارد؛ زیرا خداوند متعال از تعقل ذات خویش، نه فقط به عقل اول، بلکه به همه اشیا علم دارد. بنابراین به جهت علم بی واسطه مبدأ اعلی به همه اشیا، می‌توان صدور همه اشیا را به نحو بی واسطه به او نسبت داد.
۴. وجود همه اشیا به اذعان صدر المتالهین، از واحد متعال نشأت گرفته است، نه از صادر اول، بنابراین حتی اگر بپذیریم، صادر اول یا به طور کلی عقول، به عنوان وسائط و مجاری فیض بوده و فیوضات ثانویه، که پس از ایجاد هر موجودی برای بقاء و تکامل آن از جانب فیاض علی الاطلاق نازل می‌شود، از مجرای فیضی چون عقل اول عبور کرده تا به هر موجودی برسد، این امر منافاتی با ارتباط بی واسطه این اشیا با مبدأ متعال ندارد؛ زیرا لزوماً همه فیوضات عالم از طریق مجرای فیض، به خلاق نرسیده و بلکه بالعکس، بسیاری از فیوضات عالم، از جمله فیض وجود هر شیء، به نحو بی واسطه از جانب مبدأ اعلی به اشیا عالم می‌رسد و هیچ حکیمی قائل به این مطلب نیست که معطی و واهب وجود اشیا، عقل اول یا عقول بعد از او هستند؛ بنابراین ارتباط بلاواسطه موجودات با مبدأ اعلی و ربط اشیا به او، خود، نقض آشکاری بر قاعده الواحد است (آزادگان، عظیمی، ص ۲۰).

نقد و ارزیابی

۱. برخلاف سخن ناقد در مطلب نخست، ملاصدرا وحدت مصداقی صفات را با بساطت ذات و وحدت فعل بی واسطه (عقل اول) را با قاعده الواحد، به اثبات رسانده است در حالی که ناقد گمان کرده که این دو مطلب در حکمت متعالیه به اثبات نرسیده است.

۲. در نقد مطلب دوم نیز باید گفت مراد ناقد از دو حال بیرون نیست:

الف. اگر مقصود او این است که عقل اول به وجود عینی و خارجی در مرتبه ذات باری تعالی وجود ندارد، سخن درستی است ولی ارتباطی به بحث صدور از آن جهت که منشا آن علم و تعقل است ندارد.

ب. اگر مقصود این است که عقل اول با وجود علمی خود در مرتبه ذات باری تعالی نیست، این سخن، سخن ناتمامی است؛ زیرا همه موجودات در مرتبه ذات خداوند به وجود علمی برای او معلوم اند که با قاعده الواحد منافاتی ندارد.

۳. در نقد مطلب سوم نیز باید گفت دلیلی که مانع صدور بی واسطه چند معلول از خداوند متعال می شود، لزوم وجود چند حیثیت حقیقی و راه یافتن ترکیب در ذات خداوند است. همچنین سخن ناقد درباره علم بی واسطه خداوند به موجودات، مربوط به علم ذاتی پیش از ایجاد است که از نوع علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است ولی قاعده الواحد مربوط به پس از ایجاد است و بر امتناع ایجاد چند معلول در عرض هم از خداوند متعال استوار است.

۴. مطلب چهارم ناقد که گفته اند «بسیاری از فیوضات عالم، از جمله فیض وجود هر شیء، به نحو بی واسطه از جانب مبدأ اعلی به اشیای عالم می رسد» جدای از اینکه ادعای بدون دلیل است، مصادره به مطلوب نیز می باشد؛ زیرا محل بحث در قاعده الواحد همین فیض وجود است که براساس قاعده الواحد از مجرای وسائط فیض به مراتب وجودی پایین می رسد.

۳.۸. ناسازگاری قاعده الواحد با مبنای فلسفی «بساطت ذات واجب الوجود»

فلسوفان مسلمان صدور کثیر از واحد را مستلزم ترکیب در ذات واحد می دانستند و از آنجا که از پیش بساطت خداوند برای آنان ثابت شده بود، صدور کثیر از واحد را، مستلزم عدم بساطت می انگاشتند؛ البته نکته مهم این است که بسیط، در اصطلاح فلاسفه معانی گوناگون دارد و در این قاعده، به معنای بسیط حقیقی است. بسیط حقیقی همان طور، که فیلسوفان مسلمان

بدان اعتقاد دارند، صفاتی دارد که این صفات عین ذات اوست (ابن سینا، *التعلیقات*، ص ۴۷۴؛ صدرالمتألهین، *الشواهد الربوبیة فی المنهاج السلوکیه*، ص ۳۸).

بر اساس مبنای «بساطت ذات واجب» صدور کثیر از ذات خداوند متعال هیچ محذوری را در پی نخواهد داشت؛ زیرا او به همه ذات خود نسبت به موجودات و کثرات عالم، قادر و خالق است. به دیگر سخن، ذات بسیطی که صفات او عین ذات است از همان جهت که خالق است قادر و عالم نیز است، بدون اینکه تعدد جهات یا ترکیب در ذات لازم آید (خادمی، *عسگری*، ص ۶۱).

نقد و ارزیابی

باید توجه داشت که در قاعده الواحد، سخن در ذات بسیط بما هو بسیط است و این سخن با این مطلب که آیا صفات ذات بسیط عین ذات اوست یا زائد بر آن، متفاوت است. بحث عینیت یا زیادت صفات با ذات، پرسش دیگری است که پاسخ خاص خود را دارد ولی باید توجه داشت که ممکن است ذاتی بسیط باشد و صفات او عین ذاتش نباشد مانند نفس مجرد انسان؛ به دیگر سخن، پس از اینکه بساطت ذات واجب و عینیت ذات با صفات اثبات گردید این پرسش مطرح می شود که آیا می توان معلول های کثیر در عرض هم را به چنین ذاتی نسبت داد یا خیر؟ ناقد بدون اینکه دلیل خاصی اقامه کند بر این باور است که معلول های کثیر در عرض هم را می توان به ذات بسیط نسبت داد! روشن است که چتیت سخنی چیز جز ادعای بدون دلیل و مصادره به مطلوب نخواهد بود!

۹.۳. ناسازگاری قاعده الواحد با مبنای فلسفی «فاعل مرید بودن خداوند»

برخی بر این باورند که مهم ترین کاربرد قاعده الواحد، تبیین چگونگی صدور عالم کثرت از ذات خداوند متعال است. این در حالی است که قاعده صدور، در سخن برخی از فلاسفه یونانی مانند افلوطین ریشه دارد. افلوطین بر این باور است که ذات احد از فرط پُری آنچه را در خود دارد بیرون می ریزد و این کار را به ناچار باید انجام دهد. این همان معنایی است که بعدها در فلسفه اسلامی از آن به «فاعل موجب» یاد شد و یکی از مهم ترین پیش فرض های قاعده صدور است، ولی فیلسوفان مسلمان به آن گردن نمی نهند و فاعلیت خدا را از نوع ارادی می دانند (همان، ص ۶۲).

نقد و ارزیابی

نقد اول: مباحث فلسفی بر محوریت براهین و استدلالات عقلی است و همان گونه که فیلسوفان خود را ملزم می‌دانند تا برای اثبات یک قاعده فلسفی از دلایل عقلی استفاده کنند، مخالفان این دانش نیز باید خود را ملزم بدانند که در نقد یک قاعده فلسفی با دلیل عقلی آن را مورد مناقشه قرار دهد بدین معنی که به عنوان مثال بیان کند که دلایل فلان قاعده فلسفی آیا از نظر ماده قابل مناقشه است یا صورت؟ بنابراین این گونه نقدهای تاریخی در دانش فلسفه ارزش و اعتباری ندارد.

نقد دوم: این سخن که لازمه نظریه صدور، فاعل موجب بودن خداوند متعال است ادعای بدون دلیلی است که از فهم نادرست سخن فلاسفه سرچشمه گرفته است. توضیح بیشتر آنکه از یک سو خداوند کامل مطلق است پس در ذات و صفات کمالی نامحدود است. از سوی دیگر، دریغ کردن فیض هستی از موجودی که قابلیت تحقق یافتن را دارد امساک از فیض و بخل شمرده می‌شود و روشن است که بخل نقص بوده و در ذات کامل مطلق راه ندارد. از همین رو چون خداوند متعال کامل مطلق است، هیچ گاه فیض هستی را از موجودی که قابلیت دریافت آن را داشته باشد دریغ نخواهد کرد و افاضه هستی از سوی خدا بر ممکنات با اراده خود او خواهد بود. به دیگر سخن، چون خدا کامل مطلق است همیشه دوام فیض و آفرینش را اراده می‌کند یعنی دوم فیض و آفرینش همیشگی لازم اراده کامل مطلق است و به عبارتی وجوب و ضرورت آفرینش برخاسته از اراده خداست نه اینکه بر اراده خدا تحمیل شده باشد و خدا فاعل موجب باشد؛ یعنی «وجوب عن الاراده» است نه «وجوب علی الاراده»! نتیجه آنکه هیچ گاه فلاسفه خدا را فاعل موجب ندانسته‌اند بلکه او را فاعل مرید می‌دانند. پس هیچ ناسازگاری میان پذیرش قاعده الواحد و «فاعل مرید بودن خدا» وجود ندارد!

۳. ۱۰. ناسازگاری قاعده الواحد با مبنای فلسفی «امکان تحلیل ذات بسیط به مفاهیم گوناگون» ملاصدرا در شرح هدایه/تیریه استدلالی کوتاه برای اثبات استحالة صدور کثیر از واحد بسیط، بیان داشته است. ایشان در مقدمه نخست استدلال چنین می‌نویسد:

«علت واحد و بسیط، علتی است که با ذاتش علت است؛ به گونه‌ای که امکان تحلیل عقلی آن به دو مفهوم ذات و علت وجود ندارد» (صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۲، ص ۲۰۵ و ۲۰۴).

به نظر می‌رسد که این سخن صحیح نیست؛ زیرا اساساً بسطی که تحلیل عقلی آن ممکن نباشد، قابل تصور نیست؛ یعنی تحقق چنین بساطتی امکان ندارد. افزون بر این، چنین بساطتی در واجب تعالی لازم نیست؛ زیرا دلیل فیلسوفان برای نفی ترکیب از واجب تعالی آن است که ترکیب را سبب نیازمندی می‌دانند؛ درحالی که هر نوع ترکیب تحلیلی مستلزم نیازمندی نیست، بلکه تنها ترکیب تحلیلی از وجود و ماهیت یا وجود و عدم سبب نیازمندی است؛ چنان که همه فیلسوفان اسلامی واجب تعالی را در تحلیل عقل مرکب از ذات و صفات می‌دانند، صدرالمألهین نیز واجب تعالی را در تحلیل عقلی به وجود و وجود و وجود تحلیل می‌کند و از وجود بر وجود استدلال می‌نماید و آن را برهان صدیقین می‌نامد. بنابراین ترکیب تحلیلی یک علت از دو مفهوم یا دو معنای مصدریت برای «الف» و مصدریت برای «ب» مستلزم ترکیب خارجی آن علت نیست تا موجب نیازمندی علت و ناسازگاری با وجود وجود باشد.

بر اساس آنچه گذشت، صدور کثیر از واجب تعالی امتناعی ندارد؛ زیرا مانع صدور کثیر از واحد، عدم مسانخت واحد با کثیر است، ولی واحدی که با حفظ وحدت واجد تمام معانی و حقایق صفات کمالیه است، با کثیر نیز مسانخت خواهد داشت؛ زیرا مقصود از مسانخت همان خصوصیت موجود در علت است که معلول خاصی را سبب می‌شود و هر کدام از معانی و صفات کمالی واجب تعالی می‌توانند مصداق آن باشند (حیدرپور، فیاضی، ص ۸۶، ۸۸).

نقد و ارزیابی

باید توجه داشت که ظاهر سخن بزرگانی مانند ملاصدرا را باید براساس مبانی برهانی و قطعی آنان بررسی و تفسیر کرد. از همین رو بی‌گمان مراد ملاصدرا از نفی ترکیب تحلیلی برای خدا گونه‌ای از ترکیب است که ریشه در ترکیب خارجی داشته باشد. مانند ترکیب تحلیل از جنس و فصل که ریشه در ترکیب خارجی از ماده و صورت دارد. یا ترکیب تحلیل از ماهیت و وجود و نیز ترکیب تحلیلی از وجود و عدم که ریشه در محدود بودن موجود در خارج دارد. روشن است که اگر مراد ملاصدرا نفی هرگونه ترکیب تحلیلی باشد چرا در موارد بسیار درباره عینیت صفات با ذات گونه‌ای ترکیب تحلیلی و ذهنی را پذیرفته است؟ موردی که ناقد نیز بدان اذعان داشته و اعتراف کرده است. خردمند ژرف‌اندیش باید از این گونه سخنان ملاصدرا برای تفسیر درست دیگر عبارت وی استفاده نماید نه اینکه نقدی را بر ملاصدرا وارد کند که جزو مبانی خود اوست!

۳. ۱۱. ناسازگاری قاعده الواحد با مبنای فلسفی «مستجمع جمیع صفات بودن خدا»

یکی از مقدمات اساسی در اثبات قاعده الواحد بر «سنخیت» استوار است. یعنی هر علت واحدی از آن جهت که واحد است، تنها با یک معلول سنخیت دارد؛ برخی بر این مقدمه این نقد را وارد کرده‌اند که واجب تعالی اگرچه از همه جهات بسیط است و یک حیثیت واحد بیشتر ندارد، ولی این حیثیت واحد با وجود بساطت، مستجمع جمیع صفات کمالی است و به همین دلیل، محال نیست با بیش از یک معلول سنخیت داشته باشد. زیرا معانی و صفات کمالی واجب تعالی که به وجود واحد ذات، موجودند، حقایق خارجی و عینی هستند، نه معانی و حقایق اعتباری، پس می‌توانند سنخیت لازم را میان واجب تعالی و معلولات کثیر تأمین کنند (حیدرپور، فیاضی، ص ۹۰).

نقد و ارزیابی

باید توجه داشت که در نقد فوق، ناقد میان حیثیات اعتباری و حقیقی خلط کرده است، بدین معنا که صفات کمالی کثیر، وصف مفهوم بوده و از حیثیات اعتباری شمرده می‌شوند و نمی‌توانند منشأ ایجاد امور حقیقی دارای اثر باشند، ولی «وحدت» صفت مصداق بوده و حیثیت حقیقی ذات واحد است و از آنجا که ذات واحد بسیط یک حیثیت حقیقی و خارجی بیشتر ندارد، می‌توان نتیجه گرفت که از ذات واحد بسیط، صدور بیش از یک اثر ممتنع است و این دقیقاً مفاد قاعده الواحد است. به دیگر سخن، صفت کمالی حقیقی که عین ذات خداوند متعال است همان وصف «وجوب» است که مفاهیم صفات کمالی از لوازم معنایی آن بوده و از تحلیل وصف «وجوب» انتزاع شده‌اند.

نتیجه

براساس مطالبی که در جستار حاضر مطرح شد، این نتیجه به دست آمد که از نگاه برخی از فلسفه‌پژوهان معاصر قاعده الواحد با برخی دیگر از قواعد و مبانی فلسفی ناسازگار است. برخی از قواعدی که با قاعده الواحد جمع نمی‌شوند، عبارت‌اند از:

«بسیط الحقیقة کل الاشياء»، «علم جزئی و بی‌واسطه خدا نسبت به اشیا»، «النفس فی وحدتها کل القوا»، «بساطت ذات واجب الوجود»، «ارتباط بدون واسطه موجودات با واجب الوجود»، «فاعل مرید بودن خداوند»

برخی نیز با نگرشی تاریخی و با در نظر گرفتن خاستگاه یونانی قاعده‌الواحد، آن را در فاعل‌های طبیعی منحصر می‌دانند و بر این باورند که ابن سینا نباید آن را در مورد فاعل الهی به ویژه واجب الوجود، به کار می‌برد.

گروهی دیگر با تأکید بر مبنای فلسفی «عدم تلازم کثرت مفهومی با کثرت مصداقی» و نیز مبنای «امکان تحلیل ذات بسیط به مفاهیم گوناگون»، صدور معلول‌های کثیر از علت واحد بسیط را جایز می‌شمارند و از این رهگذر قاعده‌الواحد را زیر سؤال می‌برند.

عده‌ای نیز با بهره‌گیری از مبانی فلسفی ذات واجب الوجود را مستجمع جمیع صفات کمالی می‌دانند که لازمه آن امکان جمع کثرت کمالات وجودی در ذات بسیط است.

در جستار حاضر با بررسی‌ها و ارزیابی‌های انجام شده این نتیجه به دست آمد که در بیشتر نقدهای فلسفی وارد شده بر قاعده‌الواحد یا «خلط میان مفهوم و مصداق» صورت گرفته است و یا از مقدمات فلسفی قاعده‌الواحد مانند «اصل سنخیت»، «امتناع صدور معلول‌های هم عرض از فاعل بسیط» و «لزوم تفاوت گذاری میان کثرت علمی و عینی» تصویر درستی ارائه نشده است.

سپاسگزاری

این تحقیق به صورت مستقل توسط نویسنده مقاله انجام شده و از هیچ سازمان یا نهادی کمک مالی دریافت نشده است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبد الله، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، طهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- ابن سینا، حسین بن عبد الله، *الاشارات و التنبيهات*، با شرح محقق طوسی، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
- ابن سینا، حسین بن عبد الله، *التعلیقات*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- ابن سینا، حسین بن عبد الله، *الشفاء، الالهیات*، قم، مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- ابن سینا، حسین بن عبد الله، *الهیات شفا*، تهران، نشر ناصر خسرو، ۱۳۶۳.
- آزادگان، علیرضا؛ مهدی عظیمی، « بررسی آراء صدرالمتألهین شیرازی پیرامون نحوه پیدایش کثرت از واحد متعال با تکیه بر نقد قاعده‌الواحد»، *حکمت صدرایی*، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۹، ص ۳۵-۱۱.

- حیدرپور، احمد؛ غلامرضا فیاضی، «تحلیل و ارزیابی قاعده الواحد در حکمت متعالیه»، حکمت اسلامی، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۶، ص ۱۰۱-۷۷.
- خادمی، حمیدرضا؛ مهدی عسگری، «بررسی پیشینه یونانی قاعده الواحد چگونگی انتقال و نقد آن در فلسفه اسلامی»، الهیات تطبیقی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۶۶-۵۵.
- صدر المتالهین، محمد بن ابراهیم، شرح الهدایة الاثیریة، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، ۱۴۲۲ق.
- صدر المتالهین، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ق.
- صدر المتالهین، محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیة فی المنهاج السلوکیة (با حواشی سبزواری)، مشهد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.
- صدر المتالهین، محمد بن ابراهیم، مبدأ و معاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
- صدر المتالهین، محمد بن ابراهیم، مفاتیح الغیب، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- میرداماد، محمدباقر بن محمد، القسبات، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

**An Analytical evaluation of the Philosophical Criticisms
arisen against “The Rule of the One (Qā‘idâh Al-
Wāḥîd)” with an Emphasis on the Foundations of
Transcendent Philosophy**

Mohâmmâd Alî Wâtândoost *
Sâyyed Mohâmmâd Rezâ Razavi **

Extended Abstract

“The Rule of the One (Qā‘idâh Al-Wāḥîd)” regarded as one of the fundamental philosophical rules, which is not only directly or indirectly connected with several philosophical issues about God, cosmos, knowledge and so on, but also some thinkers have used it in other sciences such as Physics (Ṭâbī‘îyyât) and Jurisprudence (Ūṣūl al-Fîqh). Although historically rooted in ancient Greek philosophy, the Rule of the One, like other philosophical rules, after the introduction of the Science of Philosophy into the Islamic world, was dealt with by Muslim philosophers.

The Rule of the One indicates that from a one simple cause only one effect is produced. The Muslim philosophers have often used this rule to explain how creatures are produced from a one supreme cause. However, this rule in that is related to God and His agency, can be considered as a Kâlāmî (theological) problem. Hence, most of Mûtâkâllîmûn (theologians) have discussed on it in their writings.

* Assistant Professor, Department of Philosophy, Ferdowsî University,
Correspondent Author. ma.vatandoost@um.ac.ir

** PHD Student of Transscendent Philosophy, Department of Philosophy,
Ferdowsî University. seyedmohammadreza.razavi@mail.um.ac.ir

In spite of the significance of this rule and its several usages in real and conventional sciences, the Muslim thinkers don't agree on it. So, in discussing on the Rule of the One, some Muslim philosophers, such as Ibn Sīnā, Sūrāwārdī and Mūllā Ṣādrā, using the foundations of their philosophical systems, not only have accepted and proved this rule, but also have employed it in their philosophical views. But many Mūtākāllīmūn (theologians) and mystics and even some philosophers have not accepted this rule, and consequently, have criticized it. Apparently, no book has been written about this rule by the early Muslim thinkers, but in the writings of the later Muslim thinkers, there are many works related to this rule. Of course, as far as I have searched, in most of these works, their authors have tried to criticize the Rule of the One, and in a few works, this rule has been defended.

Since the acceptance or rejection of the Rule of the One has very important implications for the philosophical epistemological and cosmological issues, and many philosophers' belief in this rule has been one of the main causes of the criticisms of the opponents of philosophy against the Muslim philosophers, it is necessary to classify, analyze and evaluate the criticisms arisen against this rule in order to respond to them, based on the foundations of Transcendent Philosophy.

After classifying and examining the philosophical criticisms arisen against the Rule of the One, it was found out that, in general, these criticisms either have arisen from denying or rejecting one of the philosophical foundations of this rule (Kālāmī (theological) criticisms) or from considering this rule as incompatible with some other philosophical rules (philosophical criticisms). In this paper, I have tried to classify, analyze and evaluate, by a descriptive-analytical method, the philosophical criticisms arisen against the Rule of the One. The findings of this

paper show that these criticisms can generally be classified in two main kinds of criticism: the first kind is related to the criticisms which have been arisen against the reasons for the Rule of the One, and in which those reasons have been considered as insufficient for proving this rule; and the second kind is related to the criticisms which, apart from the reasons for proving the Rule of the One, have considered this rule as incompatible with some other philosophical rules.

According to what has been discussed in this paper, it can be said that

1. For some contemporary scholars of philosophy, the Rule of the One is incompatible with some philosophical doctrines, such as “The Simple Reality’s being All the

Things”, “The particular and immediate knowledge of God to things”, “The soul’s being, in its unity, all its faculties”, “The simplicity of the essence of Necessary Being”, “The immediate relation of the existents with the Necessary Being”, and “God’s being the Willing”.

2. Some other scholars of philosophy, taking a historical approach to the Rule of the One and its origin in Greek philosophy, believe that this rule is confined to the natural causes. They argue that Muslim philosophers, such as Ibn Sīnā and Mūllā Ṣadrā, should not applied this rule to the Divine agent, especially to the Necessary Being.

3. Some others, emphasizing on some philosophical doctrines such as “the absence of necessary concomitance between the conceptual multiplicity and the extensional multiplicity” and “the possibility of analyzing a simple essence into various concepts”, consider the production of many effects from a one simple cause as possible, and thereby, criticize the Rule of the one.

4. Finally, Some other scholars, based on some philosophical foundations, regard the essence of Necessary

Being as the Comprehensive of all the Attributes of Perfection, which implies the possibility of inclusion of the multiplicity of existential perfections in a simple essence.

At the end, I have concluded that in most of the philosophical criticisms arisen against the Rule of the One, we can see two kinds of error: “the confusion between the Concept and the Extension”; and presenting an incorrect and inaccurate image of the philosophical premises of the Rule of the One, such as “the principle of congruence”, “the impossibility of production of the simultaneous effects from a simple agent”, and “the necessity of differentiation between cognitive and objective multiplicity”.

Keywords: “The Rule of the One (Qā’idâh Al-Wāhîd)”, Philosophical Criticism, Unity, Simplicity, Transcendent Philosophy.

References

- Azadgan, A., Azimi, M., "Investigating Sadr al-Muta'allihin Shirazi's Views on the Emergence of Multiplicity from the Transcendent Unity with Emphasis on the Critique of the Rule of Unity," *Hekmat Sadra'i*, No.2, p.11-35, Spring and Summer, 1399. (In Persian)
- Heidarpour, A. Fazaee, G., "Analysis and Evaluation of the Rule of Unity in Transcendent Theosophy," *Hekmat Islami*, No. 4, p.77-101, Winter 1396. (In Persian)
- Ibn Sina, H., *Ilahiyyat Shifa*, Tehran, Nashr Naser Khosrow, 1363.
- Ibn Sina, H., *Al-Isharat wa al-Tanbihat*, with the commentary of Tusi, Qom, Nashr al-Balaghah, 1375.
- Ibn Sina, H., *Al-Najat min al-Gharq fi Bahr al-Dalalat*, Tehran, University of Tehran, 1379.
- Ibn Sina, H., *Al-Shifa, Al-Ilahiyyat*, Qom, Marashi Najafi, 1404.

- Ibn Sina, H., *Al-Ta'liqat*, Qom, Daftar Tablighat Islami, 1405.
- Khademi, Hamidreza; Asgari, Mehdi. "A Study of the Greek Background of the Rule of Unity and Its Critique in Islamic Philosophy," *Ilahiyyat-e Tatbighi*, No. 18, p.55-66, Fall and Winter 1396. (In Persian)
- Mir Damad, M.B., *Al-Qabasat*, Tehran, University of Tehran, 1374.
- Sadr al-Muta'allihin, M., *Al-Shawahid al-Rububiyyah fi al-Manhaj al-Sulukiyyah* (with Sabzavari's footnotes), Mashhad, Markaz Nashr Daneshgahi, 1360.
- Sadr al-Muta'allihin, M., *Mafatih al-Ghayb*, Tehran, Mo'asseseh Tahqiqat Farhangi, 1363.
- Sadr al-Muta'allihin, M., *Al-Mabda' wa Al-Ma'ad*, Qom, Daftar Tablighat Islami, 1380.
- Sadr al-Muta'allihin, M., *Al-Hikmah al-Muta'aliyah fi al-Asfar al-Aqliyyah al-Arba'ah*, Beirut, Dar al-Ahya' al-Turath al-Arabi, 1419.
- Sadr al-Muta'allihin, M., *Sharh al-Hidayah al-Athiriyyah*, Beirut, Mu'assasat al-Tarikh al-Arabi, 1422.

